

# نگاهی به روند تحولات سیاسی و اجتماعی در عربستان سعودی

نظام سیاسی و اجتماعی عربستان سعودی طی دهه‌های گذشته همواره نسخه‌ای منحصر به فرد ارائه نموده که به دلایل گوناگون قابل قیاس با کشورهای هم‌تراز خود حتی در جهان عرب نبوده است. اگرچه این سیستم توانسته است در کشاکش بحران‌های جهانی و منطقه‌ای دهه‌های اخیر همچنان پابرجا باشد اما به نظر می‌رسد بزودی هزینه‌های سنگین مادی و معنوی تداوم استقرار این نظام را با موانع مهمی رودر رو خواهد ساخت.

اجتماعی این سیستم است که تحلیل آن به تبیین شرایط کنونی این کشور یاری می‌رساند.

## الف) چالش‌های سیاسی

از دیدگاه تحلیلگران غربی سعودی از آغاز پیدایش هیچ‌گاه از یک نظام سیاسی کارآمد برخوردار نبوده است و همواره تحت نفوذ حامیان قدرتمند خود؛ بیشتر در حد اداره حوزه‌های نفتی سرزمین خود و دولت‌های کوچک عرب همسایه عمل کرده است. به همین دلیل این دولت هیچ‌گاه رشد سیاسی متناسب با توانایی اقتصادی خود نداشته و پس از چند دهه از ظهور، همچنان براساس سنت‌های قبیله‌ای عمل می‌نماید. منافع قدرت‌ها و نیز دیدگاه و میزان توانمندی رهبران سعودی هیچ‌گاه به این دولت اجازه نداده است که

روند رو به گسترش ارتباطات در جهان طی سال‌های اخیر؛ جامعه و نظام سیاسی بسته این کشور را در معرض تندبادی سنگین قرار داده و موجب تشدید فشارهای اجتماعی و سرریز مطالبات سیاسی و اجتماعی شده است و از سوی دیگر موضوع جانشینی در حکومت سعودی نیز به معضلی مهم در نظام سیاسی این کشور تبدیل می‌شود و عدم توازن اجتماعی و سیاسی حاصل از دهه‌ها حکومت فردی نیز اکنون آثار خود را در تمامی ابعاد و به شکلی بی‌رحمانه نشان می‌دهد.

اما ریشه معضلات نظام سیاسی و اجتماعی سعودی تنها مربوط به تحولات سال‌های اخیر در منطقه نبوده؛ بلکه نشأت گرفته از ساختارهای سیاسی؛ فرهنگی و

به اصلاح واقعی سیستم سیاسی خود بپردازد و به شکلی مشخصه‌های آغازین پیدایش خود را در دهه‌های متوالی حفظ کرده است.

این روند موجب ناکارآمدی وسیع در سیستم سیاسی شده به طوری که در شرایط بحرانی کنونی منطقه و جهان آثار خود را در تمامی زمینه‌های سیاست خارجی و داخلی نشان می‌دهد.

#### ۱. موضوع جانشینی

در زمینه داخلی مهمترین چالش کنونی این کشور موضوع جانشینی است که بر اساس روند سنتی و قبیله‌ای این کشور در وضعیت کنونی قرار گرفته و پادشاه و ولیعهد همچون گذشته هر دو در سنینی بالا قرار دارند؛ به گونه‌ای که بعضی تحلیلگران از قول نهادهای امنیتی غربی سخن از احتمال حضور پنج پادشاه در پنج سال آتی را مطرح می‌نمایند.

گفته می‌شود اگرچه ملک عبدالله تلاش‌هایی برای حل این مشکل داشته است ولی به نظر نمی‌رسد تلاش‌های وی در تعیین شورای جانشینی نیز تأثیر زیادی در حل این معضل و کاهش رقابت‌های سنگین پشت پرده داشته باشد. در حقیقت موقعیت کنونی نتیجه طبیعی زمامداری پی در پی شاهزادگان؛ بدون نیاز برای مراجعه به آرای عمومی و یا اقناع و رعایت نسبی تمایلاتشان می‌باشد.

سعودی برای دهه‌های متوالی نتوانسته است فرمولی اقناع‌کننده برای جانشینی در قدرت سیاسی ارائه نماید که اگر نه مردم؛ لاقلاً شاهزادگان را بدان قانع نموده و هزینه‌های انتقال قدرت را کمتر نماید. البته غرب (در گذشته) همواره تداوم این ابهام را تشویق نموده و از آن در جهت تأمین حداکثر منافع و تمایلات خود در درون حاکمیت استفاده کرده است.

اینک این بازی شکل خطرناکی یافته است. حتی غرب که این سیستم را براساس نیازهای خود می‌نگریست نیز در حل معضلات آن براساس شرایط کنونی (تحت تأثیر تحولات وسیع بین‌المللی و داخلی) حیرت‌زده می‌باشد.

موضوع جانشینی به نبردی تبدیل شده که بدون وجود حق داوری مردم نمی‌توان سرنوشت روشنی برای آن پیش بینی نمود. نظام سنتی سعودی اکنون در ساده‌ترین نیاز خود که ایجاد نوعی ارتباط با افکار عمومی داخل کشورش می‌باشد؛ دچار بحران است. این وضعیت که از دیدگاه تحلیلگران غربی نیز ناپیدا نمانده به وضوح در رسانه‌هایی که امکان اظهار نظر اتباع سعودی در آنها فراهم می‌باشد و نیز زیرنویس اخبار اینترنتی سایت‌های عربی (با وجود سانسور شدید) قابل مشاهده می‌باشد.

نظام سعودی اینک در سخت‌ترین گذرگاه‌های زمانی، خود را مواجه با شدیدترین بحران‌های سیاسی و در بالاترین سطح در موضوع جانشینی می‌بیند.

#### ۲. سیستم سیاسی

علاوه بر موضوع جانشینی؛ اکنون پاسخ به نیاز افکار عمومی سعودی برای مشارکت بیشتر در اداره امور اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. این انتقاد صریح که چرا زمامداران عرب به دور از شرایط کنونی جهان و منطقه همچنان بر اداره فردی امور اصرار دارند اینک نه تنها در رسانه‌های عربی مستقل که حتی بعضاً در گوشه و کنار مطبوعات و رسانه‌های وابسته به سعودی نیز دیده می‌شود.

مقایسه وضعیت در سعودی با شرایط موجود در ایران به عنوان یک کشور اسلامی که گاه و بی‌گاه در رسانه‌ای عربی به شکلی کوبنده بیان می‌شود (به‌رغم حساسیت‌های عربی) و نیز خواندن اظهارنظرهای اعراب در حاشیه این اخبار جالب توجه بوده و نشان‌دهنده شدت

موج ذکر شده می‌باشد. در ماه‌های اخیر شاهد افزایش بحث‌هایی در رسانه‌های نسبتاً مستقل عربی هستیم که طی آن تحلیلگران و اقشار مختلف مردم (صرف نظر از نظر مثبت و یا منفی نسبت به جمهوری اسلامی ایران در غالب عروبت) خواهان الگوگیری از مردم‌سالاری دینی در ایران از سوی سران عرب شده و در این مورد به ایشان طعنه می‌زنند. حتی بحران‌های طبیعی ناشی از مردم‌سالاری نیز برخلاف انتظار حاکمان مورد تحسین نخبگان و افکار عمومی عربی قرار گرفته و آن را ناشی از حرکت در جهت بلوغ فرهنگی و اجتماعی می‌بینند.

سیستم اداره امور در سعودی بسته و سنتی است و حتی اگر تصمیمی جدی برای مشارکت بیشتر مردم در امور (و ایجاد نوعی از مردم‌سالاری) وجود داشته باشد؛ طریق اجرای آن نیز با موانع و سدهای محکم سیاسی؛ اجتماعی و فرهنگی روبرو است و دسترسی به زیرساخت‌های لازم در این زمینه‌ها به کار طولانی و جدی نیاز دارد. به طور کلی به نظر نمی‌رسد که سیستم سیاسی فعلی ظرفیت اصلاح بنیادین را (حتی در صورت داشتن اراده لازم) داشته باشد.

نظام سیاسی سعودی نه تنها در دهه‌های گذشته زیرساخت‌های مشارکت مردمی را فراهم نساخته؛ بلکه به شدت در جهت تخریب هر امکانی در این مورد حرکت نموده و در بسیاری از موارد تحت تأثیر تشویق پنهان و آشکار غرب در این زمینه بوده است. اکنون در تلاطم گرداب‌های جهانی و منطقه‌ای، سعودی نیاز به حمایت افکار عمومی و یا حداقل مشارکت محدود مردمی را احساس می‌نماید ولی خود را از امکان دست یافتن به آن محروم می‌بیند.

سیستم سیاسی سعودی سیستمی است که در زمانی دیگر طرح ریزی شده که شاید برای سال‌های آرام دهه

هفتاد پاسخگوی نیازهای غرب و نیز آمال حاکمیت این کشور بود ولی در پی تحولات سریع دهه‌های اخیر (که در عین حال فرصت ارتقای این سیستم نیز به دلایل داخلی و خارجی فراهم نشد) نه پاسخگوی نیازهای داخلی و نه مطامع خارجی می‌باشد.

### ۳. دستگاه اداری کشور

متأثر از دو موضوع ذکر شده؛ گفته می‌شود که دستگاه اداری کشور نیز بسیار ناکارآمد بوده و تضعیف شده است.

رؤسای تمامی دستگاه‌های مهم کشور را شاهزادگان سعودی به عهده دارند که معیار انتصاب ایشان و نیز تداوم خدمتشان ارتباطی با میزان کارایی و مهارتشان نداشته و تنها معیار وابستگی خونی ایشان به شاخه‌های مختلف خاندان سعودی می‌باشد. روشن است که در این میان اداره ناکارآمد امور؛ بی‌لیاقتی و حتی امراض وخیم نیز نمی‌تواند اسباب برکناری ایشان را از مناصب کلیدی فراهم نماید و بدین ترتیب کوچکترین امیدی به بهبود وضع اداری نیست.

روشن است که این سلسله انساب تا پایین‌ترین رده‌های بدنه اداری کشور نیز گسترش یافته و هر شاخه برای قدرت یافتن بیشتر سعی در جایگزینی حداکثر در سطوح مختلف اداره امور دارد؛ بنابراین به نظر می‌رسد این سیستم اداری خود را حتی از داشتن کارمندان کارآمد و مشاوران قوی در سطوح پایین نیز محروم نموده که نتیجه آن ناکارآمدی وسیع سازمان اداری و نارضایتی روزافزون از اداره امور است. البته این ضعف‌ها همواره تا حدود زیادی با دلارهای نفتی براساس صادرات عظیم نفت توسط دولت سعودی پوشش یافته است ولی شرایط کنونی به دو دلیل این پوشش را ضربه پذیر نموده است. اول آنکه افت و خیز درآمدهای نفتی اسباب آشفتگی در این

پوشش و ارضای نیازها را فراهم نموده است و دوم آنکه با پیشرفت وسایل ارتباطی و رسانه‌ها؛ افکار عمومی سعودی اکنون ورای ارضای نیازهای مادی مشارکت در امور را به عنوان حق طبیعی و انسانی خود می‌شمارد و خلاف آن را نوعی تحقیر برای خود به حساب می‌آورد.

در این مورد نیز دسترسی بیشتر افکار عمومی به رسانه‌ها و اطلاعات از کشورهای همسایه و جهان بیش از پیش عمق ضعف‌های بوروکراسی معیوب و مدیریت ضعیف اداری این کشور را آشکار نموده است.

#### ۴. فساد مالی و اخلاقی

این موضوع نیز از عوامل مهم ضعف سیاسی دولت سعودی می‌باشد. اگرچه داستان تفریحات افسانه‌ای بعضی از صاحب منصبان سعودی در اروپا و منطقه در دهه‌های گذشته و به مناسبت‌های مختلف در رسانه‌های غربی انعکاس یافته و بعضاً در پی هر افشاگری معامله‌ای کلان را نصیب کشورهای غربی می‌نمود ولی گسترش وسایل ارتباط جمعی این موضوع را از اهرمی صرف برای باج خواهی غرب از حکومت سعودی خارج نموده و موجب نگرانی وسیع دولتمردان از نشر گسترده این گونه اخبار در میان افکار عمومی داخل کشور گردیده است. علاوه بر دسترسی‌های رسانه‌ای به این گونه اخبار؛ آحاد سعودی در دهه اخیر امکان بیشتری برای مقایسه رهبران خود با رهبران دیگر کشورهای جهان یافته‌اند که یقیناً بر تأثیر منفی این اخبار می‌افزاید.

همچنین در سال‌های اخیر جو انقلابی و رویکرد به مذهب در منطقه بسیار گسترش یافته است و روشن است که چنین رویکردی نیز حساسیت به فسادهای مالی و اخلاقی موجود را به شدت افزایش داده و بر ثبات سیاسی این کشور به شکل غیر مستقیم تأثیر می‌گذارد.

فساد اخلاقی اشراف در سعودی نه تنها در داخل آن کشور بلکه در افکار عمومی کشورهای عربی دیگر (وحتی سوریه؛ لبنان و مصر نیز که خود به نوعی از مزایای مادی آن منتفع می‌شدند) نوعی انزجار پدید آورده که در مواردی (سوریه) دولت را وادار به اعمال محدودیت‌هایی در زمینه ورود اتباع سعودی نموده است این پدیده نیز بر افکار عمومی سعودی تأثیر می‌گذارد.

از سوی دیگر مهار بعضی از شاهزادگان و وابستگان ایشان از سوی دولت نیز به دلایل پیش گفته و به دلیل ساختار سیاسی این کشور ناممکن می‌نماید و این نیز یکی از تناقض‌های درون این سیستم است.

#### ب) مسایل اجتماعی و فرهنگی

تناقض‌ها در زمینه اجتماعی نیز کمتر از تناقضات در صحنه سیاسی سعودی نیست و در حقیقت می‌توان گفت که در بسیاری موارد بازتاب آن می‌باشد.

حاکمیت سعودی در حالی غرب را به عنوان هم‌پیمان و حامی سیاسی خود پذیرفته که طی دهه‌های متوالی تلاشی جدی برای تغییر روابط اجتماعی درون جامعه خویش بر مبنای دیدگاه‌های غرب صورت نداده و آن را خلاف مصلحت خود دانسته است و غرب نیز براساس منافع خود این اصل را پذیرفته و از آن حمایت نموده است.

روشن است که الگوی دموکراسی غربی برای عربستان قابل پذیرش و اجرا نبوده است ولی عربستان برخلاف بسیاری از دیگر کشورهای عرب از جمله مصر؛ قطر؛ امارات و اردن سعی در عدم تغییر الگوهای اجتماعی خود و حفظ الگوی اجتماعی خاص خود را داشته و در این زمینه نیز با توجه به امتیاز مهم اقتصادی خود (اگر چه در این زمینه با انتقادهای گاه و بیگاه و نه چندان جدی غرب مواجه شده) مورد اغماض غرب قرار گرفته است.

اما در این مورد نیز انفجار اطلاعات و انقلاب رسانه‌ای دهه اخیر مشکلات شدیدی برای جامعه سعودی پدید آورده که سوء تدبیر سیاسی این کشور بر شدت این مشکلات افزوده است.

در جامعه‌ای که زنان هنوز از حقوق اولیه اجتماعی همچون هویت مستقل و حقوق ابتدایی محروم هستند تبلیغات ماهواره‌هایی که با بودجه مستقیم و غیرمستقیم دولت سعودی تأمین می‌شود (برای ارضای هم‌پیمانان غربی) برنامه‌ها و فیلم‌هایی را پخش می‌کنند که هیچ تناسبی با شیوه زندگی سعودی ندارد. پخش روز برنامه‌های اجتماعی تلویزیون‌های غربی که جزییات زندگی بی بندوبار غربی را تجزیه و تحلیل می‌نماید و یا فیلم‌های رماتیک غربی و سریال‌هایی که به لحاظ بی‌بندوباری کلامی و تصویری حتی در غرب نیز مورد انتقاد می‌باشند؛ در جامعه بسته سعودی اگر انفجاری ساکت را در پی نداشته باشد؛ به از هم گسیختگی فکری و اجتماعی منجر می‌شود و این چیزی است که این جامعه اکنون در حال تجربه آن است.

برخلاف تفکر خام آمریکایی به نظر نمی‌رسد پخش سریالی از زندگی دانشجویی در آمریکا با حواشی آن در جامعه‌ای که ابتدایی‌ترین حقوق انسانی و اسلامی مورد تعرض گروه‌های تندرو ریشه دار در حاکمیت قرار دارد؛ کمکی به تثبیت حکومت هم‌پیمان این کشور (در حوزه امنیتی و سیاسی) بنماید.

در این شرایط نسل جوان سعودی که از شیوه زندگی خود ناراضی است و عموماً الگوی غربی را نیز مناسب شیوه تفکر و حیات خود نمی‌بیند به دنبال الگوهای جدید اجتماعی خواهد بود که تلفیقی از حقوق انسانی و اسلامی و زندگی مدرن را در بر داشته باشد. در دسترس نبودن چنین الگویی (دولت سعودی هیچ‌گاه اجازه

طرح ایده‌های نو در این زمینه را نداده است) سبب پدید آمدن هرج و مرجی اجتماعی و فرهنگی است که از درون آن طیف‌های متضاد از القاعده گرفته تا فاسدترین الگوهای غربی بیرون می‌آید.

درج برخی اخبار در رسانه‌های تحت نفوذ سعودی به‌رغم محدودیت‌های رسانه‌ای و خبری در این کشور در زمینه اوضاع سیاسی و اجتماعی آن نمایانگر گوشه‌ای از زوایای پنهان این معضلات می‌باشد و حتی در لابلای گزارشات شبکه العریبه و یا سایت‌های وابسته به سعودی چون ایلاف نیز اکنون گزارشات بیشتری در مورد افزایش معضلات فرهنگی و اجتماعی و از جمله ناهنجاری‌های خانوادگی ناشی از فقر فرهنگی یافت می‌شود و بعضاً اخبار جالب توجهی در این زمینه‌ها از دیوار سانسور خبری عبور می‌کند. البته با آزادی نسبی و غیرقابل کنترل ارتباطات تضادها و تناقضات موجود عیان‌تر شده و این خود بر مشکلات سیستم بسته سعودی می‌افزاید. تعداد وبلاگ نویسان سعودی که در جهت آزادی‌های بیشتر اجتماعی و فرهنگی قلم می‌زنند به خصوص در میان بانوان سعودی به شدت در حال افزایش است و همچنین تعداد بانوانی که با خروج از سعودی و یا حتی در داخل آن کشور به نوشتن خاطرات؛ رمان و داستان‌های در امور ممنوعه اقدام می‌ورزند نیز قابل توجه می‌باشد. باید توجه داشت که این نوشته‌ها و افکار که از طریق اینترنت به سرعت و به راحتی در دسترس می‌باشد در جامعه به شدت بسته سعودی که دهه‌های متوالی تحت تسلط فکری و فرهنگی عالمان وهابی قرار داشته است؛ تأثیری شگرف و ویران‌کننده دارد.

اظهار نظرهای ثبت شده در حاشیه اخبار فرهنگی و اجتماعی و سیاسی در سایت‌های خبری عرب و از جمله

العربیة (از داخل سعودی) به شکلی روشن نشان‌دهنده سرگردانی فکری و تناقضات اجتماعی موجود می‌باشد. از سوی دیگر همچنان شاهد یارگیری وسیع گروه‌های سلفی در سعودی هستیم و بنا بر اخبار منتشره این کشور همچنان بزرگترین منبع تغذیه گروه‌های تندرو اسلامی در ابعاد سیاسی و فرهنگی می‌باشد. تربیت انسان‌ها برای انفجار خود در میان زیرین بیگناه و کشتار شیعیان تنها یکی از نمادها و نتایج این بن بست فکری و تناقضات موجود می‌باشد ولی شواهد موجود نشان می‌دهد که تداوم این روند بزودی نتایج مهمتر و متفاوتی در درون جامعه سعودی و تزلزل در پایه‌های اجتماعی آن را در پی خواهد داشت. در حقیقت ناهنجاری‌ها در سیاست‌های فرهنگی؛ اقتصادی و اجتماعی سعودی این کشور را بسیار آسیب‌پذیر نموده و بنیان‌های جامعه را متزلزل نموده است. برخورد سنتی رژیم سعودی با موضوع مذهب بیشترین فشار را بر این کشور در شرایط انفجار اطلاعات فراهم نموده است.

شواهد موجود حاکی از آن است که دولت سعودی که از آغاز حاصل اتحاد دولتمردان هم‌پیمان با غرب و علمای وهابی بوده است به گونه‌ای وام‌دار این مفتیان تندرو بوده که در تمامی این دوران نظرات مذهبی ایشان را بر هر مصلحتی مقدم دیده و اولویت داده است.

حاصل این اتحاد؛ سیاستی کاملاً سختگیرانه در تمامی شئون مذهبی و اجتماعی بوده است که تنها فشار آن متوجه اقلیت شیعه نبوده و حتی نارضایتی پیروان دیگر مذاهب اهل سنت را در پی داشته است. شاید به همین دلیل است که ملک عبدالله اخیراً و در اقدامی دیر هنگام بر حضور پررنگ‌تر مذاهب اهل سنت در شئون مذهبی تأکید می‌نماید.

اما واقعیت آن است که حتی تحولات بزرگ سال‌های اخیر در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای و نیز انفجار اطلاعات هنوز نتوانسته است بر اندیشه مفتیان تندرو شکافی بیفکند و همچنان شاهد فتاوی عجیب ایشان در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی هستیم که غالباً با کمک دولتمردان حامی ایشان جنبه اجرایی نیز می‌یابند. اکنون همه و از جمله غربیان واقفند که اندیشه‌های طالبان از درون این شالوده بیرون می‌آید و زاییده این بستر است اما دولتمردان سعودی همچنان در تناقض مدارا و یا برخورد با این ریشه‌های پیوند خورده با اساس حاکمیت خویش متحیرند.

از سوی دیگر جامعه سعودی و نسل جوان این کشور به شدت نیازمند نگاهی نو به مذهب می‌باشند. کم شدن کنترل بر رسانه‌ها سبب ایجاد سؤالات و شبهه‌های بسیاری در مورد اندیشه‌های کهنه شده که عالمان تندرو قادر به پاسخگویی به آن نمی‌باشند. تحولات منطقه‌ای و تغییرات در عراق (و تقویت موج تبلیغی شیعی در جهان عرب) نیز این نیاز را تقویت نموده است.

نسل جدید سعودی نیازمند یافتن ارتباط معقولی بین حفظ ارزش‌های واقعی و اصیل اسلام با ملزومات زندگی مدرن است تا از پریشانی کنونی نجات یافته و خود را در برزخ پذیرش بی‌چون و چرای غرب (با همه تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی) و یا تمسک به افکار سلفی و بی‌اعتنایی به همه مظاهر تمدن بشری نبیند.

در حقیقت جریان‌ات تندرو مذهبی در سعودی در همه این موارد یعنی پاسخگویی به نیازهای داخلی اعم از سیاسی و فرهنگی و مذهبی و نیز هم‌پایی با تحولات جهانی فرومانده‌اند و به نظر می‌رسد دولتمردان نیز به دلیل عدم ایجاد جایگزین مناسب در طول زمان و عدم اجازه رشد به جریان‌ات معتدل مذهبی در جایگزینی ایشان

(به‌رغم احساس نیاز و نیز فشارهای خارجی) درمانده‌اند و حتی برای اجتناب از تزلزل بیشتر بعضاً چاره‌ای جز تمسک به این دو ندارند که این خود به معنای تشدید تضادی دیگر در حاکمیت است.

از سوی دیگر باید توجه داشت که درگیری‌های درون قدرت سبب می‌شود که همواره دولتمردان و یا گروه مهمی از ایشان خود را ناچار به هم‌پیمانی با طیف مفتیان تندرو ببینند.

### ج) سیاست خارجی

روشن است که سیاست خارجی سعودی نیز متأثر از عوامل برشمرده بوده و حاوی مجموعه‌ای از تناقض‌ها است که مهمترین آن تنظیم رابطه با هم‌پیمانان و حامیان غربی این رژیم می‌باشد.

حکومت سعودی در دهه‌های گذشته همواره سیاست خارجی خود را با پشتوانه دو عامل مهم هم‌پیمانی با غرب و نیز ثروت بادآورده نفتی برنامه‌ریزی نموده است به گونه‌ای که تضعیف هریک از عوامل مذکور موجب تزلزل در ارکان این سیاست می‌باشد.

#### ۱. هم‌پیمانان غربی

دولت سعودی بنابر ماهیت و نیز ساختار سیاسی که در دهه‌های گذشته وبا حمایت غرب تدوین شده است؛ اصولاً دوری از حمایت غرب و فاصله از هم‌پیمانی با آمریکا را متصور نمی‌بیند. اما تداوم این هم‌پیمانی نیز متأثر از شرایط جهانی و منطقه‌ای بحرانی ایجاد می‌کند که حل آن از دیدگاه دو طرف راه‌های متفاوتی دارد. علت اصلی این تفاوت دیدگاه؛ تفاوتی است که در تأمین منافع دوطرف وجود دارد.

در حالی که مهمترین مسأله در دیدگاه دولتمردان سعودی طبیعتاً حفظ حاکمیت خود می‌باشد که تنها با حفظ وضع موجود قابل تداوم است؛ دیدگاه غربی به منافع

بلند مدت خود در منطقه و حفظ کنترل خود بر منابع نفتی می‌اندیشد و در این راستا اگرچه خود را در کوتاه مدت نیازمند دولت سعودی می‌بیند ولی حفظ و تداوم بلند مدت این منافع را تنها با تغییر وضع موجود و ایجاد اصلاحات کنترل شده در رژیم سعودی ممکن می‌بیند.

غرب ایجاد یک سیستم باثبات در سعودی را در نظر دارد تا منافع بلند مدت خود را تأمین نماید ولی بنابر تحلیل‌های منتشره در رسانه‌های غربی نیز ایجاد این سیستم باثبات در شرایط کنونی سعودی و باتوجه به تناقضات برشمرده آن ناممکن می‌نماید.

فشار وارده بر حاکمان سعودی برای ایجاد تغییرات مورد نظر غرب در همین جهت است؛ اما مشکل غرب در این است که این تغییرات را تنها از دیدگاه منافع خود می‌بیند و چندان اعتنایی به مشکلات اجرای آن در سعودی ندارد. از دیدگاه غرب دیدگاه تندرو مذهبی در میان روحانیون سعودی زادگاه اصلی القاعده بشمار می‌رود و به همین دلیل باید به سرعت از سوی حاکمیت طرد و مورد تصفیه قرار گیرد.

همچنین آنچه که در دستگاه‌های رسانه‌ای افکار عمومی جهان را نسبت به تندروی در سعودی تحریک می‌نماید باید حذف شود.

ایجاد ثبات بیشتر در موضوع جانشینی از طریق ایجاد یک دموکراسی هدایت شده و کاملاً تحت کنترل نیز از دیدگاه غرب یک ضرورت بشمار می‌رود. از این طریق اولاً ثباتی نسبی در حاکمیت فراهم می‌شود که موضوعی حیاتی برای منافع ایشان است و از سوی دیگر امکان محاسبه شرایط و محاسبه نحوه سرمایه‌گذاری بر روی اشخاص و نهادها برای غرب بهتر فراهم شده و امکان تأثیرگذاری سیستماتیک و هدایت امور در جهت منافع دراز مدت غرب با تحریک کمتر افکار عمومی

فراهم می‌شود. در حالی که این امر تاکنون به دلیل ماهیت و ساختار داخلی سعودی با وضوح بیشتری صورت پذیرفته و در نتیجه هزینه سنگینی را به غرب تحمیل می‌نماید.

به نظر می‌رسد طرح شورای جانشینی در سعودی نیز با چنین دیدگاهی در ارتباط بوده و تحت فشارهای وارده در این جهت شکل گرفته است.

اما در این مورد نیز علاوه بر تناقضات موجود در ساختار سعودی تناقض در اهداف و مطامع غرب نیز مشکل ساز می‌نماید. اول اینکه در این پروسه غرب تنها به اهداف خود می‌نگرد و به موانع مقابل دولت سعودی از جمله مقاومت شاهزادگان سعودی و نیز علمای وهابی کم توجه است. غرب به دلیل منافع خود و نیز تحلیل از شرایط منطقه‌ای شتاب در اصلاحات مورد نظر خود را می‌خواهد در حالی که ساختار خشک حاکمیت در سعودی در مقابل همین اندازه از تغییر نیز مقاومت نشان داده و احتمال بروز تشنجات دور از ذهن نمی‌باشد. در کشوری که هنوز معضل رانندگی بانوان حل نشده است؛ فشار برای انتصاب مسؤولان عالی‌رتبه زن در دستگاه حکومتی علاوه بر اینکه مورد مقاومت شدید در دستگاه خود ساخته (غرب) مذهبی و حکومتی قرار می‌گیرد؛ از سوی افکار عمومی نیز تنها به عنوان حرکتی فریب‌آمیز و بدتر از آن نشانه‌ای از ترس و عقب‌نشینی حاکمان تلقی می‌گردد که در فرهنگ سیاسی عرب زهری مهلک برای حاکمیت می‌باشد.

به نظر می‌رسد در اینجا تاریخ تکرار شده و غرب همان اشتباه را که در مورد بعضی از دولت‌های مورد حمایت خود داشته تکرار می‌کند. غرب برای حفظ این سیستم سیاسی وابسته به خود (که تداوم آن را برای حفظ منافعش اجتناب‌ناپذیر می‌داند) تحرکاتی را به عنوان

تعدیل بر این سیستم تحمیل می‌نماید که بسیار بیشتر از ظرفیت تحمل سیستم و بسیار کمتر از توقعات افکار عمومی سعودی می‌باشد.

به نظر می‌رسد نتیجه چنین وضعیتی تنها فروپاشی سیستم باشد. از سوی دیگر نظام سیاسی موجود نیز که پایگاه اجتماعی خود را متزلزل می‌بیند به‌رغم اطلاع از مخاطرات موجود تنها چاره را حفظ هم‌پیمانی با غرب و پوشش حمایت غرب از طریق اجرای منویات مذکور می‌بیند. رژیم سعودی اصولاً تداوم حاکمیت خود را بدون حمایت غرب متصور نیست و به همین دلیل به‌رغم نارضایتی از شبهه اصلاحات تحمیلی غرب چاره‌ای به غیر از اجرای آن نمی‌بیند و این موضوع به تناقضات درونی این سیستم دامن می‌زند که از جمله امتداد جریانات تندرو این کشور در سیاست خارجی (القاعده و جریانات تندرو سنی در منطقه) را در بر می‌گیرد.

#### ۲. جهان عرب

اگرچه سعودی همواره سعی داشته است به عنوان رهبر جهان عرب شناخته شده و عمل نماید و در این راه از ثروت نفتی خود بهره زیادی گرفته است ولی در سال‌های اخیر و با تغییرات صورت گرفته در آرایش سیاسی منطقه این حربه از کارایی کمتری برخوردار شده و به دلیل عدم وجود پشتوانه نظری و میدانی و نیز عدم وجود سیاستمداران قوی برای طرح‌ریزی و اجرای سیاست خارجی سعودی؛ این رژیم در این صحنه نیز به شدت تضعیف شده و با عدم کارایی روبرو می‌باشد.

نگاهی به افول موقعیت سعودی در حوزه کشورهای عرب شمال آفریقا (از جمله برخورد تحقیرآمیز لیبی با این کشور) و افول نقش این کشور در اتحادیه عرب (برگزاری اجلاس سران عرب در دمشق یادآوری مناسبی در این زمینه می‌باشد) و عدم دستیابی به حداقل اهداف این

کشور در عراق؛ لبنان و فلسطین در تحولات سال‌های اخیر نمونه‌هایی از این عدم کارایی و افول می‌باشد. برخورد بی‌منطق سعودی با مسایل لبنان و نیز رفتار لجوجانه این کشور با سوریه طی سال‌های اخیر بارها این کشور را وادار به عقب نشینی‌های تاکتیکی و از سر ضعف نموده که با توجه به فرهنگ سیاسی جهان عرب معنایی جز زوال قدرت نمی‌یابد. همچنین این کشور از ایفای نقش در دیگر صحنه‌های مهم جهان عرب از جمله موضوعات سودان و دارفور نیز عاجز بوده است. حمله به عراق از سوی هم‌پیمانان غربی این کشور و ناتوانی سعودی از مقابله با تبعات منفی آن بر مسائل سعودی و جهان عرب و نیز ناتوانی این کشور در ایفای نقشی مؤثر در صحنه لبنان و فلسطین (بدون کمک سوریه) و خصوصاً تحریک حزب الله در صحنه لبنان (پیروزی در جنگ ۳۳ روزه با اسرائیل) که کاملاً خارج از چارچوب تمایلات سعودی و در مقابل آن بوده (با توجه به تأثیر آن بر افکار عمومی جهان عرب) در این کاهش نفوذ مؤثر بوده است.

اگرچه سعودی سعی در بازیابی نقش خود دارد و از دو عامل ذکر شده (حمایت غرب و اهرم مالی) بهره می‌گیرد ولی باید متذکر شد که اهرم مالی با توجه به اهمیت موارد مذکور کارایی گذشته را ندارد (خصوصاً با

توجه به کاهش قدرت مالی سعودی و افزایش مشکلات اقتصادی این کشور) و حمایت غرب نیز بیش از گذشته مشروط به اجرای منویات آن می‌باشد؛ به گونه‌ای که سعودی برای حفظ این حمایت به صورتی روزافزون ناچار به ایفای نقش بیشتر در بازی طراحی شده از سوی غرب برای منطقه می‌باشد.

با توجه به موارد ذکر شده می‌توان گفت که عوامل و معضلات حاکم بر صحنه داخلی و خارجی سعودی شرایطی را بر این کشور تحمیل نموده که به نظر می‌رسد بر اساس آن رژیم سعودی برای تداوم حیات خود راهی را به غیر از تداوم مشی کنونی نمی‌بیند. تناقضات موجود در سیاست‌های داخلی و خارجی این کشور حاصل ساختار ناهمگون آن با عصر کنونی و نیازهای آن می‌باشد و به نظر می‌رسد در چنین شرایطی اقدامات اصلاحی سطحی خصوصاً اگر بر اساس فشارهای بیرونی طراحی شده باشد تنها بی‌ثباتی را در درازمدت به ارمغان خواهد آورد. رهایی از این دور باطل نیازمند اراده مستقل و نیز پشتوانه نظری مناسبی برای گام نهادن در راهی جدید می‌باشد که تاکنون دورنمایی از آن به چشم نمی‌خورد.

*محسن زاهدی موحد*

*مرکز مطالعات خاورمیانه و خلیج فارس*